

چپ و

بحران هایش

در عصر فرامردن

۱- صد و پنجاه سال
بعد از بیانیه

لن میک سینز رود

ترجمه: پرویز بابائی

عناصم میک سینز رود در دانشگاه های کمبریج و تورنتو تدریس می کند و عضو تحریریه ماهنامه ای ماهنامه ریمپریوس است. مقاله ی گفتگویی است که وی به ویرایش جدید میخانه کمونیست نوشته است.

بیانیه کمونیست فقط یک بیانیه است نه پژوهشی فاشلانیه جامع و مفصل اعلام عمومی برنامه ی سیاسی است؛ شرح مختصر و شواهد انگیز هدف و فراخوانی به پیکار است که در هنگامه ی جوش و خروش سیاسی نوشته شد یعنی در استانه ای آن چه معلوم شده نزدیکترین رویداد به انقلاب بین المللی است که جهان تا کن زمان دیده بود یا این همه نسل های بعدی در طی یک سده و نیم از هنگام انتشار بیانیه درباریه آن نه تنها به مثابه ی سنتی بنی نظیر در تئوری و عمل جنبش های انقلابی در سراسر جهان، که به مثابه ی الگوی دنیابری تاریخ، به مثابه ی تحلیلی اقتصادی سیاسی و فرهنگیه و نیز همچون یگانه نامعقول با مورد دنیای قرار گرفته است. در نخستین نگاه نامعقول به نظر می رسد که دنیابری جزوئی کوچک - این برآیند همکاری دو مرد جوان در آغاز فعالیت شان - که برای هدفی خاص و فوری نوشته شد است با معیارهای چنین دقیق و جدی دنیابری

کند به دشواری می شود تصور کرد که دنیابری درباریه هر تفکر اجتماعی کلاسیک تری دیگر، با معیارهای چنین جامع و سختگیرانه صورت گرفته باشد.

دئون تردید بیانییه به علت نقش سهمگینش در تاریخ جنبش سیاسی گسترده یی که تائیری منجبتش ناپذیر بر ترکیب جهان مدرن اعمال کرده است. جایگاهی چنین یگانه دارد از سوی دیگر، بیانیه همواره در معرض موشکافی انتقادی بی نظیری بوده است. زیرا روزمرمان و حامیان فکری آنان، احساس کرده اند که از میان به در کردن آن امری بسیار خطیر است. اما فقط از وی چنین برآید - که پس از یکصد و پنجاه سال هنوز حرف های بسیاری دارد که برای ما بگوید - می توانست همگان را به جان فتن انتقادی زرف نگارسانی فراخواند هیچ چیز بر اثر وی جانشگاهی که برای حیل به بیانیه صرف شده است، نمی تواند به تأثیر اجتماعی شگرف آن گواهی دهد. بنابراین، در این حال که باید مقاصد و براهین را که به بیانیه بر آن ها نوشته شد و زمینه ی تاریخی خاصی را که موجب انتشار آن گشت به یاد آوریم چنین می نماید که چندان نامعقول نباشد که بار دیگر آن را در مرزهای گسترده تری مورد سنجش و دنیابری قرار دهیم.

زمینه تاریخی بیانیه

نخست به بررسی زمینه ی سرداریم که در آن، بیانیه کمونیست نوشته شد و این که چگونه شرایط تاریخی خاص انشائی آن، بر محتوایش تأثیر گذاشت. زمینه ی تاریخی گسترده ی بیانیه البته بیانیی سرمایه داری سنتی و طبقه ی کارگر صنعتی نوین در اروپای غربی است همراه با جنبش های سیاسی آن از ایزین - روسداد تاریخی فراروشیدن در این کلاسیک های نظیر ویستالی در سده ی هفتم از انگلستان یا پایه در سده ی هزدهم در فرانسه پیدا شده بودند و بنابراین سنت سوسیالیستی وجود داشت اما جنبش های اجتماعی که ایشان بدان تعلق داشتند، در حالی که به شیوه های گوناگون تأثیرگذار بودند بر جوش تاریخی باقی مانده اند. تنها در سده ی نوزدهم بود که جنبش های راستین طبقه ی کارگر به پیدایی آمدند و توانستند نیروی سیاسی و حتا احزاب سوسیالیستی قدرتمندی پدید آورند یا ظهور این نیروی سیاسی نوین، ادبیات سوسیالیستی نیز شکل گرفته. نخست مجموعه ی متنوعی از نوشته ها انتشار یافت که غالباً (بسی تری نه یمن خود بیانیه) که در زیر سرفصل «سوسیالیسم تحلیلی» درگیر مباحثه یا یکدیگر بودند آثار مزبور که متعلق به متفکرانی چون اوسمن، سن سیبون و فوریو بود زیر تأثیر نوشته های نظمدارتر مارکس و انگلس که سوسیالیسم آنان عقیقا در تحلیل انتقادی سرمایه داری ریشه داشت و پیش از آن بحران صورت موجود نبود رنگ می باخته بیانیه مسلماً در ضرورت ترین آن ها است. آثار ایشان نسبت اما بدون تردید مورد توجه و این ها است با بزواکی تاریخی که هر نوشته ی دیگری متعلق به هر طبقه ی سیاسی را پشت سرگذاشت. با این همه، بیانیه گرچه در برابر سوسیالیزم آن رویداد تاریخی دریا و عظیم نگذاشته شد، زمینه ی ایدئولوژیک داشت که به تبیین شکل و بزرگی آن کمک

می کند. نهمی این جزوه و اتحادیه ی کمونیست های آلمان در ۱۸۴۷ سفارش داد. در پیش انگلس در ۱۷ سالگی) نخست پیش نویس اصول کمونیسم را تهیه کرد و آن را به کارل مارکس ۲۹ ساله بری تجدید نظر تحویل داد. مارکس با مابه گرفتن از اصول شاهکاری که که ما اکنون به عنوان بیانیه کمونیست می نامیم خلق کرد و در آغاز در سوریه ی ۱۸۴۸ پبفرد اسفاده در لندن انتشار داد. این سالی بود که انقلاب داشت سراسر اروپا و افرایم گرفت؛ تقریباً بلافاصله پس از انتشار بیانیه اگرچه ظاهراً نه به علت آن انقلاب همچون حریفی از فرانسه به آلمان و از آن جا به مجارستان، ایتالیا و جز آن ها سربایت کرد و منطقه ای را که اکنون دست کم بخشی از کشور اروپا می بخند در واقع شده است در برگرفته فقط در ظرف چند هفته حکومت در بی حکومت دیگر سقوط کرد. این انقلابات بسیار کوتاه عمر بودند اما اروپایی درست امیضا و بیام های که به مثابه ی شاهنامه ای از انقلاب بین المللی به وجود آوردند مشهور است.

بیانیه درست پیش از آغاز انقلاب نوشته شد گرچه نمی توان گفت که جزوه ی مزبور در حوادثی که در بی آن آمد نقش عمده ای ایفا کرد اما باید گفت که برآیند آن زمان خاص و آن محیط انقلابی خاص بود بسیاری از نقاط قوتها و برخی مسائل حل نشده آن هم، در واقعیت تاریخی نهفته است.

انقلاب یا انقلابات ۱۸۴۸ در کشورهای با شرایط اجتماعی اقتصادی و سیاسی گوناگون روی داد. در کشور نسبتاً درند باقیه های مانند فرانسه یا بخش های از آلمان (که هنوز دولت واحدی نداشت) نظیر واین لند، مناطق عقب مانده ای همچون ایتالیا یا ترانسینیانیا. تنها وجه مشترکی که این کشورها داشتند آن بود که سرمایه داری و هیچ یک از آن ها کاملاً پیشرفت نکرده و در برخی موارد اصلاً پیشرفت نکرده بود و نیز با همی تفاوت های شان جمعیت آن ها پیشتر روستایی بود. بریتانیا کشوری که در آن سرمایه داری پیشرفته تر از همه ی آن ها بود، در سال های ۱۸۴۸ شاهد مقیاس های تودایی و سرکشی دواش بود، اما این کشور درگوشی های انقلابی واقع در قاره ی اروپا را تجربه نکرد. بریتانیا چنین شرایطی نداشت - جنبش چارتیستی - را داشت اما مبارزات سیاسی آن (مثلاً مبارزه به خاطر دستور حق رأی به طبقه ی کارگر که مدتی پس از آن به دست آورد) تحت تاثیرات انواع نوینی از مبارزه ی طبقاتی می شد. رشد سرمایه داری صنعتی محیط اصلی تصادم طبقاتی را از صحنه ی سیاسی به کارگاه به همگان تولهیه انتقال داده بود.

اگر انقلابات گوناگون قاره ی اروپایی ستمهای انگلستان (م برنامه ی سیاسی مشترکی داشت، هدف سرنگونی جزوه ی مانند نظرم سرمایه داری را مشروطه آنان پیش تر استقرار دولتخانه متحد لیبرال یا مشروطه با درجه ای از برابری سنتی ملایم از انقلاب فرانسه در سده ی گذشته بود. در برخی موارد مانند مجارستان یا ایتالیا مبارزه برای دولت موقتاً کمتر، تحت تاثیرات نبود برای استقلال ملی بود.

اما اگر ۱۸۴۸، انقلابی سوسیالیستی یا ضد

سرمایه‌داری نبود روشن است که انقلاب بورژوازی نیز به معنایی که اکنون مورد نظر است نبود انقلابی بود برای رهایی سرمایه‌داری از قید و بندهای فئودالی. بورژوازی انقلابی، طبقه‌ی سرمایه‌دار منسجم نبود. پیش‌تر آنان از میان دفترداران رسمی، پشم‌سوران و دانشوران برآمده بودند. حتی در کشورهایی که صنعت شدن در آن‌جا پیشرفته‌تر بود بورژوازی صنعتی که با نظام سیاسی حاکم مخالف بود کوچک و نسبتاً ضعیف بود و هرگز قادر نبود به تنهایی علیه نخبگان حاکم سیاسی پشتیبانی نیروهای توده‌ای دارای منافع مادی متفاوت، اقدام کند.

در همی این موارد نیز، نیروهای توده‌ای یعنی مردمی که در خیابان‌ها می‌جنگیدند و جان می‌بخشدند، مردمی که انقلاب را به آن‌سوی اهداف سیاسی «جمهوری بورژوازی» یا دولت لیبرال و به سوی

کفایت قدرت نداشت.

به هر صورت، هنگامی که مارکس و انگلس بیابانه را نوشتند باور نداشتند انقلابی سوسیالیستی یا نوعی انقلاب پرولتری قریب‌الوقوع است. آنان امید چندانی نداشتند که رویاندها و ناکامی‌های ۱۸۴۸ به چیز دیگری یعنی به رویاندهای دیرپاتر، به انقلاب دائمی و فراتر از جمهوری بورژوازی، به حاکمیت پرولتری و سرانجام به سوسیالیسم منجر گردد. اما هر خواننده‌ی بیابانه این حقیقت را در می‌یافت که فئودال انقلابی روایت بلخ آن، بورژوازی است.

بورژوازی‌های انقلابی بورژوازی، البته با توجه به ترکیب سودها و هزینه‌ها به طور مساوی، برای مارکس و انگلس عمیقاً متعصب بود. آنان امیدوار بودند و با اعتماد کامل انتظار داشتند که فاتحان بورژوا سرانجام منطبق طبقه‌ی کارگر و سوسیالیسم خواهند شد. اما حتی در حالی

مزدبگیر علیه کارفرمایان سرمایه‌دار، بلکه محرومان علیه طبقات صاحب امتیاز، عامی مردم (از جمله بورژوازی) علیه اشرافیت، ملت علیه سلطنت، دهقانان علیه مالکان زمین، دهقانان وابسته به زمین (سرفه‌ها) در ایران‌ها و هم‌زمان توده‌ستان علیه توانگران.

هر این‌جا ما به نکات غالب توجه می‌کنیم. بورژوازی بورژوازی سوسیالیستی، هرگز از لحاظ شور، فراخوانی به مبارزه‌ی سوسیالیستی، هرگز از تحلیلی یا صلابت و پیشگوییانه از سرمایه‌داری است که به مثابه‌ی تصویری از جهان سرمایه‌داری که ما اکنون در آن به سر می‌بریم، حتی در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یکم هنوز می‌رقب است. اما پیام سیاسی بی‌واسطه و مستقیم بیابانه مشتعل به جهان متفاوتی است که چنان شباهتی به جهان



دگرگون‌شدنی‌های اجتماعی، فراتر هل می‌رفتند. یک بورژوازی توده‌ای نوین نبودند آنان عبارت بودند از پشم‌سوران آزاد (در برخی موارد مانند ایتالیا) و حتی بخش‌هایی از آلمان، دکانداران و نهی‌مدستان بیکار یا کم‌درآمد در شهرها یا اقتصادهایی در حال توسعه‌ای که هنوز قادر به جذب آنان نبود. در هیچ کجا در اروپای انقلابی، از یک بورژوازی پیشرفته و کلان، طبقه‌ی بزرگ کارگران مزدور در استخدام سرمایه که در آن هنگام در بریتانیا وجود داشت خبری نبود. بورژوازی توده‌ای، به ویژه در فرانسه و بخش‌های توسعه‌یافته‌تر آلمان قدرتی بی‌تاسب با تمناهای قدرت اما هنوز نمی‌توانست پایانی اجتماعی برای انقلابی بی‌رونده فراهم کند.

به همین دلیل شاید تا هیچ پایه‌ی اجتماعی محکمی حتی برای یک انقلاب دموکراتیک بورژوازی وجود نداشت. جنبش‌های انقلابی به درجات متفاوت تجهیز توده‌ای متکی بودند. با این همه، این دقیقاً خطر سازمان یافتن توده‌ها بود که لیبرال‌ها و رادیکال‌های بورژوا را همه‌جا سرمایه‌داران دموکراسی یا حتی لیبرالیسم دور می‌ساخت و به سوی نظام سیاسی سلسله مراتب و ارتجاع سوق می‌داد. می‌شود گفت که انقلابی هم در می‌گرفت و هم شکست می‌خورد زیرا هیچ طبقه‌ی معینی برای حفظ یک رژیم پایدار از خودش به قدر

که بی‌تابیه کارگران را به مبارزه دعوت می‌کند و ظهور آنان را به مثابه‌ی نیروی حقیقتاً انقلابی پیش‌بینی می‌نماید. از داستان بیروزی بورژوازی سخن می‌گوید.

«بورژوا یا «سوما په‌دار»؟»

هنگام، بذق‌تعالف که انقلاب بورژوازی، انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه به مثابه‌ی چراغ راه‌ما، پس زمینه‌ی بیابانه کمونیست را تشکیل می‌دهد. اما این دقیقاً به چه مناسبت و نتایج آن برای بحث ما در مورد بیابانه چیست؟ بدون درک این نکته که محیط یا چشم‌انداز روایت تاریخی بیابانه یک سرمایه‌داری پیشرفته نیست. نمی‌توان معنای این اثر کلاسیک را فهمید. نکته صرفاً این نیست که بیابانه در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم نوشته شد و نه در پایان سده‌ی بیستم؛ و نیز این مطلب مورد بحث نیست که مارکس و انگلس درباره‌ی مرحله‌ی قبلی تر سرمایه‌داری سخن می‌گفتند نه درباره‌ی مرحله‌ی بی که ما در آن زندگی می‌کنیم. زمینه‌ی مستقیم روایت ایشان حتی پیشرفته‌ترین سرمایه‌داری روزگاران هم نبود. آنان بر پس‌زمینه‌ی جوش و خروش انقلابی ناشی از نیروهای اجتماعی و مبارزاتی قلمفرسایی می‌کردند که به صورت‌بندی‌های پیش‌سرمایه‌داری همان‌قدر ضربه می‌زد که به روایات اجتماعی سرمایه‌داری، نه فقط کارگران

سرمایه‌داری که خودچنین زندان‌ان تصویرکرد داشت. نژاد طوطاقتس‌های مارکس از آینده‌ی سرمایه‌داری حتی در رابطه با پیشرفته‌ترین سرمایه‌داری روزگار او جانب توجه است. اما اگر بریتانیا انگوی تحلیل وی از نظام سرمایه‌داری بود، الهام وی برای روایت بیابانه از بورژوازی به مثابه‌ی یک نیروی سیاسی انقلابی - بورژوازی که به نمونه‌ی خود مسیر بورژوازی را به مثابه‌ی طبقه‌ی انقلابی هموار می‌کند - نبود.

روایت انقلاب سوزوایی، سوزوایی را همچون طبقه‌ی به تصویر می‌کشد که در هر مرحله از تکامل خود ناگزیر بود علیه نیروهای ارتجاع به بیکار برخیزد. مارکس می‌گوید این طبقه به مثابه‌ی طبقه‌ی زیر سلطه طبقه در تمامی این بیکارها ناگزیر بود از پشتیبانی طبقات تحت‌تکثر سود جوید و سرانجام برترتاری‌های نوین را به صحنه‌ی سیاسی بکشاند و او را برای هدایت مبارزه‌اش به ضد بورژوازی تجهیز کند. این سوزوایی همچون ستروکی‌ترین جنبه‌های ایدئولوژی خود - فرهنگ ضد کالیبا و ضد خرافات و آزادی‌خواهانه تا نقطه‌ی برابری خواهد - و به عبارت دیگر فرهنگ عصر

روشنگری - را برای طیفی کارگر به ارث گذاشت.

این چهره یوزوزی به لحاظ سیاسی مترقی و تا منز استخوان شده اشراقی و کم و بیش لیبرال، بیش تر به مبارزات یوزوزی اروپای منهای بریتانیا تعلق دارد. پیکار «یوزوزی» کلاسیک - انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه - چنان اثراتی را بر سرمایه داری ندارد هسته اصلی یوزوزی انقلابی شامل سرمایه داران یا حتی طبقات بازرگان پیش - سرمایه دار نیست، بلکه عبارت از دغدغراتن رسی و پیشروان و پیشروان است.

اهداف انقلاب مردمی از این منته به نامن آزادی برای سرمایه داری، که تأمین برابری مدنی و «گستون راههای شکوفایی استفاده‌ها است این اهداف یوزوزی، مقاصد جامعه‌یی که نروتمند شدن سرمایه دار عالی‌ترین هدف آن است نمی‌باشد. اهداف مزبور مناسب جامعه‌یی بود که در آن دقتار استاد رسمی، یک منبع اقتصادی برتر آمد و عالی‌ترین منته‌یی یوزوزی به شمار می‌آمدند. اما در مورد سرمایه داری بریتانیا باید گفت که پیشینه آن صرفاً یا حتی پیش تر، پیشینه «یوزوزی» نبود اشراقیت زمین‌دار، کم تر از طبقات شهیدی سرمایه دار نبود در انگلستان سرمایه داری به موقعیت خود را به ایجاد مبارزات سیاسی یوزوزی به ضد اشراقیت از تجاری تثبیت نکرد، البته بسیاری از مالکان بزرگ امیر از روسیای به زور، در انقلاب سده هفدهم علیه پادشاه چنگینند زیرا مشارکت آنان با پادشاه می‌رفت که به ایجاد سلطنت استبدادی منجر گردد. آنان ناگزیر بودند که برای نیل به اهداف ضد استبدادی خود به سیج توده‌یی شمول جویند، در آن پیکار، آنان از برخی اصول حاکمیت پارلمانی و حکومت «محدوده قضایی کردند و نروندهای مردمی بر پا شده

توسط آنان (که به زودی سرکوب شدند) برخی از بنیادی‌ترین اندیشه‌های دموکراتیک را که تا آن هنگام چنان به خود دیده بود به وجود آوردند. اما انقلاب هرگز برآیند پیکار طبقاتی میان اشراقیت زمین‌دار و یوزوزی نواحته - امیر از سرمایه داران افشار دیگر - نبود اگر سرمایه داران در بریتانیا تا آن هنگام ناگزیر بودند برای حفظ منافع طبقاتی خویش درگیر مبارزه یوزوزی شوند این مبارزه پیکاری طبقاتی علیه طبقه حاکم نبود به معنایی در انگلستان سرمایه داران - دست که سرمایه داران ارضی - به منته‌یی طبقه حاکم زاده شدند. حتی در سده نوزدهم، هنگامی که در میان طبقات زمین‌دار و صنعتی تصادماتی روی داد، این تصادمات اساساً میان دو نوع سرمایه دگرگرفته از سرمایه داری بریتانیا برای خلاصت سرمایه داری قید و بندهای سیاسی و اقتصادی نیاز به مبارزه یوزوزی داشتند این مبارزه پیش تر علیه طبقات وابسته‌یی نظیر خرده مالکان بود که حقوق مالکیت او در پارهی موارد ابتدایی رادیکالی‌اشان یا اثبات سرمایه داری برخوردار می‌کرد در واقع این سرمایه داران نبودند که الگوی یک یوزوزی به لحاظ سیاسی مترقی را برای مارکس فراهم ساختند یا این همه، آن الگوی مترقی از یوزوزی، بیش روی را از سرمایه داران تحت تأثیر قرار نماند همین این نکته دشوار است که تا چه اندازه امیده‌ای او برای انقلاب پرورشی ناشی از این تصویر ترغیب‌خواهی یوزوزی بود که

پرولتاریا را به صحنه سیاسی کشاند و رشد سیاسی او را ارتقا داد. اما یک چیز روشن می‌نماید: تصویر خود سرمایه داری به منته‌یی نیرویی مترقی - که بخش بزرگی از دسامان برپایه یا تشکیل می‌دهد - از پیشینه یوزوزی اروپای منهای بریتانیا و به ویژه یوزوزی فرانسه مایه گرفته است.

ما ناگزیریم در پهنایه میان روایت پیشرفت سیاسی فرهنگ و عقیدتی از یک سو و تحلیل تکامل مادی یا اقتصادی از سوی دیگر تمایز نگاریم، یا به



عبارت دقیق تر، باید میان رویدادهای سیاسی، فرهنگی و عقیدتی که آشکارا یا رشد اقتصادی همستند و آن‌هایی که از شرط روشی یا سرمایه داری نازند خط تمایزی رسم کرد. جنبه‌های مختلف روایت مارکس که در گزارش خود وی منضم شگفتانده پیش تر از طریق معضران و غالباً زیر عنوان عمومی «سفرنامه» فراهم آمده‌اند اما اگر بتوان برخی از تارهای متفاوت کلاف روایت او را از هم گشود درک بهتری از سرمایه داری ارائه خواهد شد این کار، زرفهنگی‌های جالب و تا سواد بسیار قبیخ خود مارکس از صاهیت سرمایه داری را گره گشایی خواهد کرد.

این مسئله اصلاً روشن نیست که رشد سرمایه داری مستتر یا موجب بهترین اصول عصر روشنگری بوده است. مثلاً آن بخش از یوزوزی فرانسه که در سده هزدهم تمدد روشنگرانه به اصلاح اندیشه‌یی انسانی، ریشه کن کردن جهل و خرافات یا تمهد به برابری مدنی و «گستون راه شکوفایی استفاده‌ها» یا به منته‌یی اپینولوژی نهایت خود فراراد به طور عمده طبقه سرمایه دار نبود این بخش از یوزوزی عبارت بودند از پیشروان، دغدغراتن و دانشوران یا متافع مادی متمایز از متافع سرمایه داران. حتی می‌توان گفت که تکامل و بلوغ سرمایه داری به آن نوع یوزوزی و صورت‌بندی فرهنگی ویژه‌اش پایان داده است. در سده بیستم هم‌هی ما شاهد هستیم که

سرمایه داری، در حالی که مسلماً به یک سازمان دهی «عقلانی» یعنی کار آمد و سوادوار تولید نیاز دارد بر عکس به «عقلانی کردن»، به معنای عصر روشنگری - یعنی تسلیم به قید و شرط به موشکافی عقل - اندازی چنان نیازی احساس نمی‌کند سرمایه داری به نیروی کاری منضبط و سر به راه نیاز دارد. او به شهروندی انقلابی ابداً نیازی ندارد. در واقع کارگری که عادت استفاده از عقل انقلابی خود دارد شاید برای سازمان دهی «عقلانی» تولید خرافات‌گر باشد تا مثلاً کارگری که به خرافات خودگردانه یا انواع معنی را بنیادگرایی منسی که با اصول عصر روشنگری دشمنی می‌ورزد استناد دارد. حتی جنبش‌های دست راستی در آمریکا به ارخص ارزش‌های ضد روشنگری را با تسلیم کامل به سرمایه داری ترکیب کرده‌اند.

اما در مورد پیشرفت سیاسی، این مسئله واقعیت دارد که گستره مراتب فئودالی و امتیازات اشراقی به قول مارکس، جای خود را به «دولت پارلمانی انباشتی» مدرنیزه داد. در واقع از هنگامی که مارکس آن کلمات را نوشت دولت نمایندگی «یوزوزی» خود را برای چیزی که مارکون آن «دموکراسی» می‌خوانید هموار کرده است. یوزوزی اینک طبقه «حاکمه» به معنای لفظی آن نیست: مستطهی طبقاتی‌اش ربطی به دسترس انحصاری‌اش به حقوق سیاسی یا به یک تقسیم روشن و منضبط تعریف شده نیست. فرماتر واپسین سرمایه دار و فرومستار برولتر ندارد کارگران شهروندی یا حق ری کامل به شمار می‌آیند و سرمایه داری خود ثابت کرده است که قادر به تحمق حق ری عمومی هست به نحوی که هیچ شکل دیگری از سلطه ی طبقاتی تاکنون قادر به چنین تحمیلی نبوده است.

اما این پیشرفت سیاسی عمقاً مبهم و ناروشن بوده است. تا آن جا که این حقیقت بدیهی را زیر سؤال می‌برد که در «دموکراسی» سرمایه داری، هر نوع به معنای دسترس صاحب آن قدرت سیاسی است یا این حقیقت را که دوله به قول مارکس و انگلس سمواً مطابق منافع طبقه سرمایه دار عمل می‌کند. این نیست که سرمایه دار می‌تواند به آسانی تحمق کند و گناه و حاکمیت و اقتدار سیاسی نیاز ندارد. حتی تضاد بنیادی روی در «دموکراسی» سرمایه داری وجود دارد. سرمایه داری بدین سبب می‌تواند دموکراسی را تحمق کند که سرمایه داران کارگران را نه به وسیله‌یی حقیقت سیاسی انحصاری، بلکه به وسیله مالکیت انحصاری‌شان کنترل می‌کند. اگرچه سرمایه به حمایت دولت نیاز دارد کارگران مجبورند نیروی کار خود را به عقل صرفاً «اقتصادی» بفروشند چون آنان از خودشان و مایل تولید نمایند فروش نیروی کار در ازای مزد تنها طریقی است که آنان می‌توانند به نگرش معیشت و حتا به مواصل کار خودشان دسترس یابند نیاز فوری به اجبار سیاسی مستقیم برای وادار ساختن آنان به کار برای سرمایه نیست. همان اجبار «اقتصادی» معمولاً کفایت می‌کند این میان حساسیت که سرمایه داری حتا در بهترین حالات و بدو «دموکراسی» ترین اشکال می‌تواند و باید برابری را به جزئی «سیاسی» چنانگامی محصر کند که وارد حوزه اقتصادی نمی‌شود و نباید شود یا

تأییدی اقتصادی را از میان نبرد نوعی دموکراسی می‌تواند در حوزه سیاسی متداول باشد اما مردم در جامعه‌های سرمایه‌داری اکثر زندگی در ساعات بیداری خود را در فعالیت‌ها و روابطی می‌گذرانند که در آن هیچ مسئولیت محاسباتی دموکراتیک وجود ندارد این به فقط در کارگاه که در آن کارگران زیر کنترل مستقیم دیگران قرار دارند بلکه در تمامی حوزه‌های زندگی که تابع اونسر بازار است صدق می‌کند بنابراین سرمایه‌داری حوزه‌ی سیاسی تحت حاکمیت دموکراسی ایجاد کرده است اما همان‌ها با همان وسایل حوزه‌های وسیعی از زندگی انسانی را خارج از دموکراسی قرار داده است به عبارت دیگر مقدار زیادی از آن چه سرمایه‌داری با یک دست داده است با دست دیگر پس گرفته است.

تحلیل مارکس از سرمایه‌داری دقیقاً بدین علت نشی و پرمتناست که تضادهای بنیادی سیستم را برملا می‌کند مخلوط کردن «پروژه‌ها و سرمایه‌ها» و تضاد کردن ساتان‌های‌شان به منتهای یک داستان واحد از «دربندی» و پیشرفت می‌تواند آن تضادها را کور کند ممکن است از آن جنبه‌های تحلیل مارکس که بیشتر تیزتر و عمیق‌تر از پیش، از ماهیت جامعه‌ی سرمایه‌داری به ما ارائه می‌دهد کم بها داد در آخرین آثارش و به ویژه در کاپیتال، مارکس تحلیلی بسیار جامع‌تر از سرمایه‌داری به عمل می‌آورد اما در بنیانه و در حدود صفحاتش وی با تئری شاعرانه و شوانگیز و با این همه با وضوح نافذ و قوی به جوهر سرمایه‌داری با تمامی بویایی و ویرانگری‌اش دست می‌یابد آن چنان که تاکنون هیچ‌کس دیگری به چنین کاری توفیق نیافته است.

سرمایه‌داری و ماتریالیسم تاریخی

«پروژواری نمی‌تواند بدون دگرگون‌سازی دائمی وسایل تولید و از طریق آن روابط تولید و با آن‌ها تمامی روابط اجتماعی، وجود داشته باشد. بر عکس، حفظ شیوه‌های تولیدی گفته به شکل تغییر نیافته، تعیین شرط وجود تمامی طبقات صنعتی پیشین بود. دگرگونی دائمی تولید، تلاطم لاابلق تمامی شرایط اجتماعی، عدم قطعیت و تهییج مداوم، مصر پروژواری را از اضمحلال پیشین متمایز می‌کند. همه‌ی روابط ثابت و دیرپای، با رشته عقاید و پیشداوری‌های روابط تازه شکل برچیده می‌شوند. تمامی استخوان‌شوند به متیقه تبدیل می‌گردند... همه آن چیزی که سخت و سخت است در هوا ذوب می‌شود. همه‌ی آن چه مقدس است بی‌حرمت می‌گردد...»

بدین گونه مارکس در یکی از مشهورترین بندهای بنیانه ماهیت سرمایه‌داری را جمع‌بندی می‌کند بر خلاف تمامی شکل‌های اجتماعی پیشین سرمایه‌داری خواستار تغییر دائمی، بهبود دائمی نیروهای تولید به منظور افزایش بازدهی کار و جست و جوی دائمی سود است. نیاز به سود نیاز به انباشت سرمایه‌ایان را خود مانع

این سیستم بر سرمایه تحمیل می‌کند، سرمایه فقط برای باقی ماندن باید انباشت‌گردد، باید به دگرگونی سود برسد هیچ‌یک از سیستم‌های پیشین در معرض چنین فشارهایی نبود این توصیف سرمایه‌داری به منتهای شیوهی تولید خاص متفاوت با شیوه‌های دیگر مبنی بر اصول ماتریالیسم تاریخی است که مارکس و انگلس سال‌ها روی آن کار کردند و پس از ۱۸۴۸ آن را تکمیل نمودند. ماتریالیسم تاریخی با این گزاره‌ی ساده آغاز می‌گردد که انسان شرایط مادی زیست‌اش را از راه روابط تاریخاً متغیر با طبیعت و با موجودات انسانی دیگر تأمین می‌کند اساسی‌ترین واقعیت درباره هر شکل سازمان اجتماعی، طبیعت آن روابط است یعنی شیوه‌های خاصی که هر جامعه‌ی مبین برای تهیهی شرایط مادی زیست خود پیش می‌گیرد هنگامی که سازمان اجتماعی زندگی



مادی، شکل اختلاف طبقاتی به خود گرفت (استقلال اختلاف میان مردمی که کار می‌کردند و کسانی که از کار دیگران بهره می‌بردند)، قطعه‌ی عطفی در تاریخ انسانی به پیدایی آمدن آن بخش‌مندی جبراً به تضاد ایجادید و به قول بنیانه از آن هنگام به بعد تاریخ برآیند آن مبارزه‌ی طبقاتی است زیرا طبقات بهره‌کش به بهره‌کش خود اصرار پروزه‌مند اما در حالی که در مرحله‌ی آغازین جامعه‌ی طبقاتی، مبارزه‌ی طبقات نیروی محرک تاریخ بوده است، در جامعه‌های مختلف این مبارزه صورت مختلفی به خود گرفته است. هر شیوه‌ی خاص تولید هر سیستم روابط طبقاتی، متوقف خود نیازهای خاص خود شرایط بقا و توفیق خود، پوی‌های خود شکل‌های تضاد و مبارزه‌ی خود را دارد. سرمایه‌داری نیز که نژادی شرایط خاص خویش است بر خلاف شیوه‌های تولیدی پیشین خواستار دگرگونی دائمی نیروهای سود است.

انگلس در اصول کمونیسم پیشرفت تاریخ را از آغاز، برآیند پیشرفت دائمی نیروهای مولد به ویژه ابزار تولید و مهارت به کارگیری آن می‌داند و بر این باور است که روابط اجتماعی جبراً با هر چه از تکامل این نیروها متوقف می‌گردد این استنتاج از پیشرفت فن‌آوری که

پیش‌تر به روشنگران و به اقتصاد سیاسی کلاسیک تعلق دارد در پیله‌های نیز آمده است.

اما در شرح مارکس، تأکید بر باره‌ی فرایندهای فرا تاریخی پیشرفت فن‌آوری کم‌تر و بر اثرات تاریخی خاص روابط اجتماعی خاص پیش‌تر است. درست است که در سراسر تاریخ همواره گرایش به بهبود نیروهای مولد وجود داشته است اما به قول مارکس همگی جامعه‌های پیش از سرمایه‌داری بنا به ماهیت خود و به طور خود به خودی به حفظ ثبات تولید گرایش نداشتند فقط سرمایه‌داری این گرایش حاکم را شکسته و فشارهای جدیدی ایجاد کرد که دائماً بازدهی کار را با تکامل وسایل فن ارتقا می‌دهد فشار برای انباشت سرمایه و دگرگونی وسایل تولید در شیوه‌ی سرمایه‌داری استوار ریشه دارد شیوه‌ی که بر حسب آن سرمایه از کارگران بهره می‌برد، سرمایه‌داران وابسته‌ی بازاراندا بدین منظور که هم وسایل تولید کالا یا خدمات را تأمین کنند و هم آن کالاها و خدمات را به فروش رسانند تا نیروی کار کالایی است که سرمایه‌داران آن را برای مدت نامی از زمان در لایه‌ی پرولتارت مزد خوربانی می‌کنند سرمایه آن نیروی کار را به کار می‌آورد و در پی تحصیل حداکثر بازده در زمانی محدود با حداقل هزینه‌ی متناهی برای افزایش بازدهی کار، به منظور انجام رقابت در بازار تماماً در پی فن‌آوری جدید وسایل جدید و شیوه‌های جدید سازمان‌دهی و کنترل می‌باشد. تولید رقابت‌آمیز برای بازار، جبراً به معنای انباشت دائمی و تأمین حداکثر سود، و نیز به معنای تغییر دائمی است فن‌آوری‌های جدید کالاها و خدمات تازه نیازهای جدید و شکل‌های جدید سازمان‌دهی و قراردادهای اجتماعی جدید

مارکس بر مائتاری تاریخی سیستمی تأکید دارد که به موجب آن، تهیهی تمامی نیازها و خواسته‌های انسانی به این شیوه‌ی بی‌سابقه سامان داده می‌شود که همه چیز تحت‌الاساس‌ترین نیازها مانند خوراک و سرپناه به خاطر سود تولید می‌شود. تأثیرات چنین سیستمی بر زندگی انسانی و روابط اجتماعی و بر خود طبیعت، الزاماً جدی و گسترده است. مارکس در چند بند کوتاه، با تئری شوانگیز، عقاب سیستمی را برمی‌شمارد که در حسب آن، همه چیز، نه فقط انباشت که طبیعت و فعالیت انسانی، به صورت کالایی برای خرید و فروش در بازار در می‌آید و روابط انسانی به صورت روابط پولی متظاهر می‌گردد.

در استانه‌ی سده‌ی بیستویکم، هنگامی که کالاسازی زندگی تا آن جا رفته است که تصور آن تا چه اندازه، جلوتر می‌رود دشوار است. هنگامی که همه چیز از خوراک تا فرهنگ و بهداشت و درمان تحت امریت بازار مسخ شده است، بر همگان معلوم است که این چه معنا دارد. روشن است که این امران بازار چگونه می‌توانند محیط‌های تولیدی و طبیعی را به ویرانی کشانند. هزینه‌ی این ویرانی، فقر، جایزه‌ی آلودگی محیط زیست، اتلاف منابع طبیعی و زندگی انسانی است. با این همه، در روزگار مارکس فرایند کالایی شدن بسیار آهسته‌تر بود و ایندعتیگری او واقعاً شایان توجه است. زودفگوتی او در اثرات این سیستم بر کار نیز چنان است. بهره‌گشی از کارگران، اجبار آنان به کار نه فقط برای

تأیید معاش خود و خانواده‌شان، که برای تولید حلالتک سود برای کارفرماهایشان جوشه داستان را تشکیل می‌دهد. اما مسئله اتفاقاتی هم که برای کار آسان رخ می‌دهد وجود دارد. کار آسان از تمیز خلایق انسانی به هدف فعالیت سودآور یا کالا تبدیل نمی‌شود. کالایی که ارزش آن نه در رضای نیاز تولیدکننده یا در فواید آن برای جامعه، بلکه در سودی است که می‌تواند در بازار و در کمک به اثبات سرمایه تحقق یابد. بدین است که کارساز باید بر حسب منظور آن تولید کننده کالای خود، سازمان یابد و از تجربه‌اش گردد. نیاز به استخراج حلالتک بازده یا حداقل هزینه، نیازهای خاصی را تحمیل می‌کند که جزاً اثرات مهمی بر رفاه انسانی دارد. مارکس با توجه به سازماندهی کار به منظور تحقق تأمین حداکثر سود برای صاحبان سرمایه‌دار وسایل تولید به انحطاط کار اشاره می‌کند. هنگامی که کارگران به فرایند محض ماشین در یک خط تولید زنجیری تبدیل می‌شوند اثرات آن کاملاً مشهود است. اما در جایی که خدای خود انگیزه اصلی در سازماندهی است نمی‌شود اثرات مشابهی روی می‌دهد. آن چه باید فهمائی مطلق و در حد کمال باشد پیش تر شباهت به یک جانکنن می‌ماند.

با این همه، سرمایه‌داری از دیدگاه مارکس برخی انبساط مثبت سیر دارد. وی می‌گوید «نوسازی و شکست‌های بسیار فزاینده از اهم مصر، انگلستان و روسی و قسریهای یوگوسلاوی و وجود آورده است» و او قسریهای مودنی غول‌آمیزتر از دستاوردهای کارکنان تولیدی خود بر جای گزارده است و با درگروگ کردن نیروهای پیشین گنجایش می‌سابقه‌یی برای تولید شرایط مادی رفاه‌گمانی فراهم آورده است. اما در همین جا تضاد دیگری دیده می‌شود. اگر سرمایه‌داری حرکت مادی می‌سابقه می‌آید ایجاد کرده است، گنجایش تضاد تازه برای هر یک از کس فقط گنجایش است نه واقعیت. سرمایه‌داری در حقیقت مانع تبدیل شدن آن به واقعیت است. یکی از بنیادهای تریب تضادهای سیستم سرمایه‌داری عبارت از تضاد میان گنجایش مولد قسری‌آسا، آن و کیفیت زندگی محدود آن است. یکی از جلوه‌های این تضاد این است که شکل‌های سرمایه‌داری، از سرمایه‌سدهای گوناگون، از تک‌شاه‌های سنتی بهره‌کشی استعماری از جمله تحمیل بار بدهی‌ها به چنان سود، یا از بهره‌کشی کار آزران مردم جرم سوم توسط شرکت‌های فواریسمی و جزیی‌ناپذیر است. تضاد میان گنجایش مولد و کیفیت زندگی، امروزه در قطب‌نشین شمال توکنگر و جنوب تسهیدست بیروز می‌شود. تضاد بین سرمایه‌داری و سرمایه‌داری نیز آشکار است. سرمایه‌داری سیستمی است نامی تولید به خاطر سود انجام می‌شود. تخصیص منابع و کار به بر حسب کمک آن‌ها به راه‌انگیزت مردم، که بر حسب تأمین حداکثر سود پیشین تعیین می‌گردد گنجایش‌های مولد جامعه به جای این‌که صرف تهیه مسکن مناسب و آرزای قیمت برای همگان شود پیش تر مصرف تولید هر ساله می‌شود. مثلاً خودروهای مدل جدید برای کسانی که استطاعت خرید آن‌ها را ندارند یا طراخی کامپیوترهای می‌گردد که هنوز به بازار نرسیده کینه می‌شوند.

بنابراین برای مارکس شگفت‌آور نمی‌بود که در

جامعه‌یی مانند آمریکا با گنجایش بالای شوخواره پوشاکه مسکن، آموزش و تهیه وسایل درمان برای تمامی اعضای خود، معیشت فقر و بی‌خانمانی، سود تعقیبه افزایش هزینه‌های درمان جان‌گوشش یافته است. بسیاری از مردم استطاعت پرداخت آن هزینه‌ها را ندارند و نیز سیستم آموزشی آن بسیاری از مردم را از لحاظ انجام عطفه می‌سود باقی می‌گذارد و باز شگفت‌انگیز است که در جامعه‌یی با چنین نابرابری‌های فاحشی تقصیبات اجتماعی عمیقی وجود دارد که به موجب آن، مثلاً استعمار طبقاتی و تراپدستی یکدیگر را تقویت می‌کند.

سرمایه‌داری و سوسیالیسم

با وجود این، سرمایه‌داری گنجایش حلالتک رفاه مادی را به وجود آورده و به این معاد، مایل نوع متفاوتی از جامعه را ایجاد کرده است. سوسیالیسم بر روی نیروهای مولدی که موجود آن سرمایه‌داری است ساخته خواهد شد. اما فشار برای سود حلالتک و اثباتت سرمایه‌ها که سبب تضاد میان گنجایش مولد و کیفیت زندگی است از میان بروخواهد داشت. بیابانه اعلام می‌دارد که سرمایه‌داری همچنین نیرویی اجتماعی، طغیانی برای سرنگونی سرمایه‌داری و بر پا نمودن سوسیالیسم در جایی آن ایجاد کرده است. مارکس بر این باور است که سرمایه‌داری با ایجاد پروتاریای توده‌یی گورکن خود را پدید آورده است. اما بسیاری از مفسران حتماً از میان سبب سوسیالیستی اکسون به این مسئله به این جهت پرسش‌برانگیزترین فرضیه در تمام این جزوه می‌نگرند این واقعیتی مسلم است که سرمایه‌داری، مولد طغیانی کارگری توده‌یی، خواه «بقه آبی» و یا «بقه سفید» است. کارگران از انواع گوناگون است که شش‌گشتان استعمار شدن توسط سرمایه‌ها است. این کارگران از لحاظ استراتژیک در قتب سیستمی موضع گرفته‌اند که به کار آنان وابسته است و این موقعیت استراتژیک نیرویی اجتماعی به آنان بخشیده است که می‌تواند سرمایه‌داری را به سوسیالیسم منحل سازد. چنان‌که هیچ نیرویی دیگری قادر به این کار نیست. این نیز واقعیتی است که جنبش‌های طبقه کارگر دردهای تاریخی زیادی را از سر گرفته‌اند. پیروزی‌های بسیاری را به دست آورده‌اند و بسیاری از نقاط جهان به منایه نیرویی انقلابی قدم علم کرده‌اند. اما در حالی که اروپای غربی و آمریکا شمالی شاهد حتمی بسیاری از رادیکالیسم توده‌یی طبقه کارگر بوده و حتی برخی از کشورهای اروپای غربی را به آشنائی انقلاب گشوده است. این طبقه هنوز نتوانسته سوسیالیسم را در کشورهای سرمایه‌داری بیشتر شده که در نظر مارکس و انگلس محتمل‌ترین نامزد‌ها برای چنین سیستمی بودند. بر پا سازند نتیجه این شد است که حتی بسیاری از سوسیالیست‌ها به چشمانشان ایجاد چنین جامعه‌یی بدبین گردیدند.

نمی‌توان فرض کرد که خوش‌بینی خود مارکس درباره‌ی رشد سیاسی طبقه کارگر چنان‌که در میانه‌ی سده‌های کاملاً سی‌شانه بوده است. مسلمان‌وی می‌دانست در مقابل نیروهایی که به اتحاد طبقه کارگر علاقه‌مندند، عواملی نیز وجود دارند که در جهت تفرقه

آنان می‌گوشند و نیز آگاهی داشت که کوشش تشکیلاتی و آموزش شده‌ی لازم است تا طبقه کارگر به نیروی سیاسی مؤثرتری تبدیل گردد. اما بدین‌هی است که مارکس نمی‌خواست با بی‌بسیاری سیاسی بر دشواری‌ها تأکید ورزد. از این رو چهارمی که وی در فرماخیزش از بیابانه‌ی سرخس‌گرده است بسیار ساده‌تر از تصویر واقعی کارتر آمده است.

اگر این پیش‌بینی‌ها که سازماندهی تولید در سرمایه‌داری صنعتی، همراه با بهبودهایی در حمل و نقل و ارتباطات، طغیانی کارگر را بیش از پیش به سرسود منحصی تحمیل خواهد کرد در پارچه‌ی مولود در دست بوده است و هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که مبارزات طغیانی کارگر به دستاوردهای بزرگی تا به این‌جمله است که برای همگان پیوند بخشیده است از آن جمله است کوتاه شدن ساعات کار و بیمه‌ی بیکاری، اما گرایش به اتحاد نیز خنثی شده و برای مدتی بر اثر کوشش‌های نیروهای دیگری که خواهان تفرقه‌ی طبقه‌ی کارگر هستند به ضد خود تبدیل گردیده است. کارگران به دستاور تزدان حیثیت و بسیاری از هویت‌های دیگر به تفرقه می‌گوشند و این همراه است با سوسیالیسم‌های احیا شده‌ای که این عقیده‌ی مارکس را نادیده می‌گیرند که اقتصاد جهانی ایجاد شده توسط سرمایه‌داری، نوع جدیدی از انترناسیونالیسم را در پی خواهد داشت. این‌ها تنها عواملی نیستند که طبقه کارگر را به تفرقه می‌کشاند. نوع سازماندهی تولید در سرمایه‌داری گرایش به خود نارد تولید سرمایه‌داری، مایل است شکایات و مبارزات کارگران را به کارگاه‌های جداگانه و غلبه کارفرمایان خاص خودشان معطوف سازد. هنگامی که مارکس اعلام می‌دارد که «هر سرمایه‌داری طبقه‌ی سازماندهی سیاسی است» منظور او بدون شک این است که هر مبارزه‌ی طبقه‌ی، حتی در کارگاه، و حتی در زمینه صرفاً اقتصادی، مبارزه بر سر قدرت و مقاومت طبقه‌ی حاضر نفوذ است. اما آن چه را این گزاره ناکفته می‌گذارد این است که سرمایه‌داری در رابطه‌ی میان اقتصاد و سیاست نوعی تمایز برقرار کرده و به معنای مبارزات اقتصادی و از آن مبارزات سیاسی جدا کرده است. صرفاً بین سبب که در حال حاضر اقتصاد، زندگی و ساختار قدرت خودش را دارد. مبارزات سرمایه‌داری دارای اسیرت‌های اقتصادی خودش می‌باشد: کارگاه سرمایه‌داری سلسله مراتب اختیارات و قواعد خود را دارد و طبقه مسلط، به خلاف هر طبقه‌ی مستقیم‌آیسته‌ی قدرت سیاسی نیست. ولو آن‌که در مبارزات برای حفظ سیستم مالکیت که قدرت طبقه‌ی بر میان آن قرار دارد به دولت متوسل خواهد شد. بنابراین کارگران غالباً در مبارزات صنعتی و مناسبت‌شان با سرمایه‌ی دیگر می‌شوند. می‌آن‌که مبارزه طبقه‌ی‌شان به حوزه مبارزات سیاسی کشیده شود.

البته خوش‌بینی بیابانه به نازگویی استقرار سوسیالیسم با مانع رشد حقیقتاً تمامی دیگری رو به روشند است. در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سیستمی در دهه‌های پس از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه تأسیس گردید. پایان داده شد. واقعیت این است که انقلاب مزبور

از آزمون مطلوب پیش‌بینی‌های مارکس می‌دود بود روسیه سرمایه‌داری پیشرفته‌تر است. پروتاریای نوده‌ی، از نوع جامعه‌ی نوده که مارکس به آن به مثابه‌ی بنیان صحیح یک درگرونی سیاسی می‌نگریست در زمان انقلاب جلوه‌های آن از صحت نسبتاً بی‌شک و دست کم در چند شهر بزرگ - پروتاریای صنعتی روسیه ساری در روسیه وجود داشت. در عین حال روسیه کشوری وسیعاً ذهنانی باقی ماند و پروتاریای کارگران صنعتی ریشه در روستاهای جاودانش داشتند به هر حال خود منطقه مرکزی روسیه به معیار مارکس در مورد یک جامعه سرمایه‌داری پیشرفته - حتی با معیارهای انگلی می‌توان قرن نوزدهمی وی - بریتانیا - جهان نام داد. و اگر ما آنچه را که به اصطلاح نواحی «جهان موس» امپراطوری تزاری خوانده می‌شود بیفزاییم، این کشور وسیع به دشواری می‌توانست به شرایط صنعتی مارکس یک کشور از روسیه‌ها در به هم تفرقه آن در اتحاد شوروی پدید آمد. بسیار متفاوت از جامعه‌ی دموکراتیک بود که مارکس پیش‌بینی می‌کرد. در واقع او دربار، یک سرمایه‌داری صنعتی بر «اتحاد آزادانه‌ی تولیدکنندگان مستقیم» مبنی می‌گفت. باید تأکید کرد آن در زیر عنوان کمونیسم در سده‌ی بیستم صورت گرفت است یا آنچه در بیانیه کمونیست آمده یا یا آن جنبش کمونیستی که مارکس و انگلس متعلق به آن بودند چنان قدر مشترکی نداشته است حتی هنگامی که مارکس در انتظار نوحی انقلاب در روسیه بود. همواره فرض می‌کرد که یک انقلاب واقعاً سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری با نیروهای مولد پیشرفته‌تر و پروتاریای تکامل یافته‌تر نظیر بریتانیا یا آمریکا صورت خواهد گرفت. تنها به دنبال یا همواره انقلابی پرولتری در چنین کشور پیشرفته‌ی، انقلاب روسیه می‌توانست انگیزه به سوسیالیسم را به انجام رساند به نظر وی فقط نیروهای مولد تکامل یافته و پروتاریای باطل و کنترلیستی می‌توانست تولید را به سوی انجام نیازهای کل جامعه سوق دهد. نه برای تأمین سود سرمایه‌دار و هر نوع دیگری از طبقه حاکم، نه زیر کنترل یا بالا به توسط مقامات دولتی، بلکه زور کنترل دموکراتیک تولیدکنندگان مستقیم که آزادانه یا یکدیگر متحد شده‌اند، یعنی خود کارگران.

سرمایه‌داری قرن‌ها برای ایجاد یک پروتاریای نوده‌ی و برای تکامل نیروهای مولد مورد استفاده در روزگار مارکس تلاش کرده بود. انجام چنین کارهایی با بسیاری از سمگری‌ها، بیرحمی‌ها و نژادپرستی‌ها همراه بود. این همه کارگر و هیچ‌کس دیگری ظهور نکرده بود که نیل به چنین توسعه‌ی از طریق دموکراتیک و سوسیالیستی امکان‌پذیر است. او به این دستاورد متشانه در به مثابه‌ی وظیفه‌ی سوسیالیستیک به مثابه‌ی پیش‌گام به می‌نگریست. این نیز قابل شکار نیست که اتحاد شوروی در واقع در توسعه‌ی نیروهای مولد بسیار فزاینده از پیش‌بینی مارکس و با سمرتی استثنای توفیق یافت. امری چنین توسعه‌ی فزده‌ی به وصله‌ی چهارمادهم دموکراتیک تولید که برای مارکس جوهر سوسیالیسم بود بسیار دشوار بوده است.

برای نیل به آن سطح از توسعه به فرایند انباشت نیاز بود که سرمایه‌داری طرف چند سده نه به وسایل دموکراتیک که با سلب مالکیت از خرده مالکها و با استثمار کارگران تا آن جا که طاقت جسمانی آنان اجازه می‌دهد اجرا شده بود. ادغام وسیله‌ی دموکراتیک برای نیل به نتایج مشابه بسیار نیمی بود. البته یک حزب سوسیالیستی همچنان دموکراتیکه حزب متفاوت از رژیم هر حاکم استالی، مسلماً از وحشیگری استالیسم اجتناب می‌کرد اما حتی دموکراتیک‌ترین حزب سوسیالیستی هر ایته مجبور بود فرایند انباشت و برقراری نوحی کار فزده‌ی لازم‌ی را به سرورد اجسوا گذاردن خود را در رابطه دشوار و تعارض‌آمیزی با طبقه کارگری که وی مدعی نمایندگی آن را بود قرار می‌داد. هیچ‌کس مدعی نیست که حکومت انقلابی به نام کمونیسم در کشوری کم‌توسعه صورت می‌گرفته. پیش‌بینی مارکس آن چیزی بود که در آن کشور اتفاق می‌افتاد. حتی این نیز کمتر احتمال دارد که مارکس می‌توانست از تکاب جنایت‌آلود استالیسم را به نام کمونیسم پیش‌بینی کند. اما نباید اهمیت تفسیری او را پدید تأثیر شدید یک انقلاب سوسیالیستی پیش تر احتمال داشت که در بافت و زمینه‌ی یک سرمایه‌داری پیش‌رفته پیروز گردد. به آن معنی می‌توان ادعا کرد که تا هنگامی فرجامین انقلاب روسیه که در غیبت آن پیش‌بینی‌ها در صورت گرفت پیش‌بینی‌های او را نیز تأیید کرد. به این همه اگر آن تا کمالی نادرستی نظرات او را ثابت نکرده است این حقیقت باقی است که در سرمایه‌داری سده‌ی بیستمین به نظر نمی‌رسد که سوسیالیستی در مورد آن چنان خوش‌بین باشد.

بیانیه و آینده

اما داستان به همین جا پایان نمی‌یابد و ما هنوز به پایان آن چه بیانیه تاگزیر است به ما بگوید نرسیده‌ایم. هنوز خیلی چیزها مانده که باید از یاد گرفت. حتی از پیش‌بینی‌های مارکس قدرت پیش‌بینی خود را در بسیاری از امور به اثبات رسانده است. اما در هیچ‌کجا پیش‌بینی وی کامل‌تر از گزارش وی از توسعه سرمایه‌داری تأیید نشده است. درست است که وی به ماندگاری سرمایه‌داری و مدت استعمار و تمام توسعه‌ی جهانی شدن، یافتن توصیفی مؤثرتر از آن چه در مورد وارد اتفاق می‌افتد نسبت به آن چه او ۱۵۰ سال پیش نوشته دشوار می‌بود. در واقع سرمایه‌داری با ایجاد بازار جهانی مجبور ساختن همه‌ی ملت به اتخاذ شیوه‌های پرولاریا اولیه همه‌ی دیوارهای چین را فرو ریخته است. از جنبه دیوارهای چین کمونیست را، سرمایه‌داری جهانی مطابق تصویر خود به وجود آورده است.

در روزگار مارکس، فرایند جهانی شدن هنوز در مراحل نخستین بود. اما بسیاری از اشخاص ادعا کردند که این پرولتری نهایی و برگشت‌ناپذیر سرمایه‌داری است. با این همه در تازمانه با روندهای چون بحران مالی اخیر در جنوب آسیا، در اقتصادهایی که همین «پرولتر» ظهور می‌یابد، نماند گرفته بودند ادعاهای پرولتری نام‌یافته تا حدی. نوالی جلوه می‌کند. اقتصاددان‌های مربوط که معمولاً دوست دارند از اصطلاحات سلاوی‌تری نظیر

«چرخه‌های تجاری» یا «گردها» یا «عقب‌بینی» استفاده کنند اینک واژه‌ی مفسران بدبین از «صفت و فنون» پیش‌بینی آنان می‌گردد و برخی مفسران بدبین از «صفت و فنون» مارکسیست‌ها فراتر رفته‌اند در برابر این پس‌زمینه، چهارمادهمی را بیانیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری به مثابه‌ی فرایندی عمیقاً متضاد متفادکننده‌تر از پرولتری نهایی سرمایه‌داری است.

«جامعه‌ی به چنین وسایل تولید و مبادله‌ی غزل‌آسای پدید آورده است. مانده جان‌گویی است که دیگر قادر نیست نیروهای شیطنی را جنسی‌بی‌ار که خود با افسوس‌ها و طلمس‌های خویش به وجود آورده مهار کند... کافی است که به بحران‌های تجاری اشاره کنیم که بازگشت ادواری شان وجود کل جامعه‌ی پرولاریا را در معرض آزمایش می‌گذارد. در این بحران‌ها ایدمی‌ی شوخ می‌یابد که در تمامی اعصاب پیشین، امری محال می‌نمود. ایدمی اضافه تولید...»

و بیانیه افامه می‌دهد شیوه‌هایی که سرمایه برای غلبه بر این بحران‌ها بر آن تکیه می‌کند بر عکس راه را برای بحران‌های نابودکننده‌تر هموار می‌سازد و وسایل اصلاح و جلوگیری از آن‌ها را کاهش می‌دهد. به عنوان مثال، سرمایه‌داری بحران‌های داخلی را به خارج، به بازارها و مستعمرات جدید انتقال می‌داد. امروز با تبدیل شدن به یک سیستم واقعاً جهانی، دیگر آن میان را برای توسعه‌ی خارجی که معمولاً برای رهایی از تضادهای داخلی‌اش در آن استفاده می‌کرد ندارد. بنابراین به شیوه‌ی به لحاظ تاریخی جدید در معرض آن تضادهای جدید است. امروز دیگر به نظر نمی‌رسد که سرمایه‌داری قادر به حفظ حداکثر سودآوری بر اثر رشد اقتصادی مناسب باشد. این است که بیش از پیش صرفاً به باز توزیع ثروت به نفع ثروتمندان و به افزایش نابرابری‌های درون و میان اقتصادهای ملی یا کمک دولت «ولیار» متکی می‌گردد در کشورهای صنعتی پیشرفته. شهودت‌ترین نشانه‌های این باز توزیع، قطعی شدن بیش از پیش رابطه‌ی ثروتمندان و فقرا و حمله به بحران‌های فاجعه‌آمیز انرژی که در رشد «عادی» و درازمدت است که پیش‌بینی‌های مارکس درباره‌ی توسعه‌ی نامادیم خود را تأیید کرده است.

این روندها پیش از پیش حقیقت مارکس را درباره‌ی اثرات سرمایه‌داری بر رشد سیاسی طبقه‌ی کارگر ثابت می‌کند. شرایطی که وی را به نتیجه‌گیری‌اش درباره‌ی تشکیل آگاهی و سازمان‌دهی طبقه کارگر می‌رساند هنوز وجود دارد و طبقه کارگر که به لحاظ استراتژیک در قلب سرمایه‌داری جای گرفته، هنوز تنها نیروی اجتماعی است با گرایش درگرونی ساختن آن. در عین حال، سرمایه‌داری می‌کوشد شیوه‌هایی را برای غلبه بر عواملی که تاکنون به ضد آن فرایندهای صورت‌پذندی طاقاتی کرده است بیابد. یک معادله‌ی نامادیم است. به مؤلفان آن که دولتهای لیبرال حمله‌ها نموده به تأمین اجتماعی تشدید می‌کنند و به اقدامات

ریاضت‌آمیز برای بالا بردن «مضاعف‌پذیری» صادرات می‌روزند. همدستی میان دولت و سرمایه‌ی «جهانی» شده بیش از پیش شفاف می‌شود. در نتیجه مبارزه‌ی طبقاتی اقتصادی در واقع به سطحی سیاسی انتقال می‌یابد، و بدین‌گونه طبقه‌ی کارگر به شیوه‌های جدید و بی‌سابقه متحد خواهد شد. در بسیاری از کشورهای جنوبی، جنبش‌های کارگری که برای سبزی خاموش بوده‌اند نشانه‌هایی از سبیل‌زنی مجدد پدید می‌دهند. و اخیراً نمونه‌های بسیار شگوارانه‌ای از نظهرات خلیجی راگانا یاد می‌کنند. فرانسه و کره جنوبی دیده می‌شود که اعتراض به «فول‌رایس» جهانی شده، و همه‌ی سیاست‌های که امروزه دول سرمایه‌داری برای حفظ «رقابت‌پذیری» اقتصادی ملی خود اتخاذ می‌کنند بر عکس آن چه برخی فعالان امروز اظهار می‌دارند «جهانی شدن» اهمیت دولت را برای سرمایه‌ی پیش از شیخ‌نواخته است. سرمایه‌داری سرمایه‌داری خصوصی‌ساخت و ساخت «رقابت‌پذیری» به شیوه‌های گوناگون از جمله کمک‌های مستقیم به هزینه‌ی مالیات‌پردازان، نیاز دارد برای حفظ انحصار کار و نظم اجتماعی با سواچه‌ها بی‌ریاضت و «مضاعف‌پذیری» برای بالا بردن تحرک سرمایه و معادمت از تحرک کار، اناره‌ی عملیات تنظیم نجات برای اقتصادهای سرمایه‌داری در بحران (دیروز مکزیک، امروز «بره‌های آسیا») به وسیله‌ی مؤسسات بین‌المللی سازمان داده می‌شود که بار هزینه‌های آن متکی به مالیات‌های ملی است و از طرف حکومت‌های ملی تحمیل می‌گردد. حتماً سرمایه‌دول سرمایه‌داری بزرگ به همکاری دولتی‌های وابسته نیاز دارد که به عنوان تسهیل‌های انتقال و عوامل اجرایی فشار عمل کنند «فول‌رایس» فقط عقیدت‌شنی دولت از تأمین اجتماعی نیست. مجموعه‌ی از سیاست‌های فعال است، شکل جدیدی از مداخله‌ی دولت به منظور ارتقای سودآوری سرمایه‌داری در یک بازار جهانی متعزک و همدسته است. نیاز سرمایه به دولت، دیواره دولت را به یک کانون مهم و متعزک برای مبارزه‌ی طبقاتی برمی‌گرداند. و این امر که دولت آشکارا «در استعمار طبقاتی سهمج است برای سازمان‌دهی و آگاه‌سازی تاجیک دارد. این می‌تواند به غلبه بر تقوفاه طبقاتی کارگر و ایجاد وحدت جدیدی علیه دشمن مشترک، برای رساندن و نیز به تبدیل مبارزه‌ی طبقاتی به مبارزه‌ی سیاسی کمک خواهد کرد.

و بندها هرچه باشند نقد بیانیته از سرمایه‌داری و چنانچه آن از سوسیالیسم که زمانی که سرمایه‌داری وجود دارد زنده باقی خواهد ماند. بخش‌هایی از برنامه‌ی سیاسی بیانیته که در جامعه‌ی سرمایه‌داری جامعه عمل پوشیده است. کار کارگران در کارخانه‌ها، در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته عموماً ملغا شده است اگر چه هنوز در مقیاس وسیعی مثلاً در کشاورزی آمریکا و اندام‌های در اقتصادهای جهان سوم رواج دارد که غالباً توسط «فرامیشتی‌هایی» کشورهای سرمایه‌داری غربی استعمار می‌شوند. مالیات بر درآمدی متزقی عموماً متداول است اگر چه زیر حمله‌ی «رفرفین از جانب جناح راست» قرار دارد. در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته آموزش رایگان برای همه تا حدی وجود دارد اگر چه حتی این لبر ایک به شیوه‌های گوناگون در حال از میان رفتن

است. برخی وسایل ارتباطی و حمل و نیز تأسیسات دیگری در جامعه‌های سرمایه‌داری به مالکیت عمومی درآمدند و در بعضی کشورها بانک‌های دولتی وجود دارند و این پدیده‌ها بدون ناپدید شدن سیستم سرمایه‌داری روی داده است. در واقع سرمایه‌داری از گرایش‌های نابودی، با اجزای خدمات عمومی، تأمین اجتماعی و شبکه‌های بیمه که جنبش‌های طبقه‌ی کارگر در گذشته برای نیل به آن‌ها مبارزه کرده‌اند خود را نجات داده است. البته نوع مالکیت عمومی که ما امروز می‌شناسیم مسلماً چندان قدر مشترکی با مؤسسات تحت کنترل و دموکراتیک مستقیم اتحادیه‌های آزاد تولیدکنندگان «مستقیم» ندارد. با این همه، حتی خود عموماً توسط وسایل ارتباطی و حمل و نقل سرمایه‌داری هستند. و می‌توانستند باشند. هدف سیاست‌های لبریزال امروزه، خصوصی کردن هر چیزی است که بتواند برای سرمایه‌داری سودآور باشد. از زنگنه‌ها گرفته تا خدمات پستی، تا خانه‌های مسکینان. اما باید دانست در جامعه‌ی سرمایه‌داری، هر مؤسسه عمومی، هر برورسی اجتماعی که خصوصی شدن آن سودبخش نباشد باز هم تابع اومار بازار خواهد بود. بدین‌گونه در این‌جا نیز تضاد دیگری وجود دارد. سرمایه‌داری امروزه، در گوشه‌هایش برای نتمام «فرقیات‌پذیری» در حال تلاش می‌کند. سرمایه‌داری مؤسساتی است که غالباً آن را از نابودی خودبخودی نجات داده است. اما حتی اگر فول‌رایس در اقدامات و بزرگراه‌های کاملاً توفیق نیابد، سرمایه‌داری به هر حال همواره مانع هر کوشش برای محدود کردن آسیبی است که به مردم و طبیعت وارد می‌شود. تو معطل سیستم ایک به نقطه‌ی رسیدن است که بیرونی نابودکننده سرمایه‌داری از گنجایش خود برای ترمیم یا جبران ضررهای که وارد می‌کند فراتر رفته است. سرمایه‌داری همچین میان دموکراسی را همواره ننگر خواهد کرد، او هرگز نمی‌تواند به جامعه‌ی حقیقتاً دموکراتیک که در آن از طبقات ظالم و مظلوم خبری نماند کار ایستادند و در وسیله‌ی برای گسترش، فتن شدن، ارتقای وجود کارگر باشد و نه فقط با رفتن سود سرمایه‌داری؛ که باز تولید، توجه به کودکان، و روابط میان زن و مرد با اومار سرمایه‌داری به تاهلی ننگند که هیچ ملتی تحت مست ملت دیگر نماندند که فرهنگ قارغ از تحریف و مسخ‌شگی به وسیله‌ی بازار باشد. تا زمانی که ما زیر سلطه‌ی سرمایه‌داری هستیم در جامعه‌ی زیست قوامیم کرد که در آن نیازها و اعمال غیردموکراتیک محاصره‌ناپذیر مؤسسات سرمایه‌داری خواهد به وسیله‌ی اعمال مستقیم یا قدرت طبقاتی یا از طریق کارآزار، به محیط اجتماعی و طبیعی ما را شکل می‌دهند. شرایط زندگی را برای هر موجود زنده‌ای که وارد منار جهانی آن می‌شود تعیین می‌کند. اومار پیش آشکار شده است که جامعه‌ی زیر سلطه‌ی اومار ایستادت سرمایه‌داری جای نود را به یک نظم اجتماعی انسان‌تری و دموکراتیک‌تر بدهد. برای این که چنین اگر گرمی انجام گیرد، نیروهای محرک اصلی هنوز باید مبارزه‌ی طبقاتی باشد.

ادامه از صفحه ۶۹

دموکراتیک آزادی مثبت از آزادی منفی، مدورته در سوغ‌های گوناگون، تجدد و محدودت طبقاتی، گفتمان مدرنیم دارای تکنولوژی قدرت است. آیا هویت‌ها و طبقاتی و طایفه‌ی هویت انسان به عنوان انسان را تحت‌تأثیر قرار می‌دهند، نقد اخلاقی دورگی به تجدد تجدد سازمان یافته و غیریت‌ها، تجدد سازمان یافته و اقتصاد کبری ساخت و تکنیک‌های قدرت و عصر تجدد سازمان یافته، مفروضات اصلی گفتمان سوسیاله گفتمان بیستوها گفتمان مرکزی تجدد سازمان یافته است. بحران‌ها در تجدد سازمان یافته، وابستگی علوم به قدرت، آیا در فرا تجدد مفاهیم ملیت و طایفه و هویت بختی انسان اهمیت خود را از دست می‌دهند؟ چرا، تجدد ملی، تجدد سازمان یافته، تجدد فرا مدرن، جنبش‌های سبیل جیست، تجدد در چندین موج، تجدد سازمان یافته فلسفه احتمال و فلسفه سرزنش‌ناپذیر و انسان به عنوان مطلق، عصر انسانیت و انسان به مثابه شهروند دولت، عصر اصابت‌ناپذیر و هویت‌های نژادی، قدرت و ناشن در عصر عصر هویت انسانی را رقم می‌زند؟ چرا، آیا ذهن جبری و ساختارگرای جسمی نیز در سنگال قدرت شکل‌گیری و تکلیف‌شنی هنر و مدورته به مثابه غیریت‌شناسی و بدست‌دهندگی، غرب‌شناسی فلسفی و غرب‌شناسی پارادیمی، کنترل بیور و نظریه‌ی ابطال‌پذیری، نوماس کوهن و نظریه‌ی بازآزمایه، میشل فوکو و نظریه‌ی ایستمه، چه آرتوسکی (مارکسیسم) و بحران‌هایش در عصر فرآی تجدد آیا «توتوریزم روشنفکری، انقلاب، دموکراسی، جامعه منفی، هنجارهای همگن فرزندان دوران مدرن اند؟ چرا، ایتنولوژیک کردن ذین یعنی چه؟ و... می‌باشد. از همه‌ی پژوهش‌گران، آسانید دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمی مدورته می‌کیم ما را در پیش‌براین امر مهم باری نمایند. در این شماره من کرده‌ام طریقی آسان‌ترین مسئله محاصره‌ی حیل در گفتمان «کنار بیور و نظریه‌ی ابطال‌پذیری» و «چگ ارتکس و بحران‌هایش در عصر فراتجدد» را در محله متمسک نمایم. در این‌جا لازم است که یادآور شوم که محله فرهنگ سوسیاله اساساً محصلت‌گرای خود را جانشین هیچ نحله‌ی فکری نمی‌تند و درصدد نیست که با تگرش خطی راه را برای پژوهش در خانه کوچک خود بزند. اعتقاد به آن نازیم جامعه‌ی که نبرسه و راه درمان بحران‌هایش را نتواند جامعه‌ای ساختن و مرده است. جامعه‌ی ما در عصر جدید متشابه چنین روشنفکری داشته است و در حوزه‌ی اندیشه‌ی بلاصض ضعیف‌تر هوشیار جامعه (دوشنگرفران) به صرف نحلته‌های سیاسی و زبانی مشغول بوده‌اند. حال ما بحران که جسمی نحلته‌های فکری را در بر گرفته، بسیاری از دوشنگرفران و اندیشمندان و دانشمندان است که برای تولید اندیشه‌ی بیان‌ها را بیابند. فرهنگ توسعه خود که متعهد برینکه که در این راستا حرکت و بخشی از این پژوهش‌ها را در خود متمسک نماید.

با این امید

✓ فرهنگ توسعه شماره ۳۴۹، ۶۶/۶۶